

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال یازدهم - شماره پیاپی ۳۰

بهار و تابستان ۹۰

## زبان معنا و علم از دیدگاه جان دیویی\*

روح‌الله عالمی\*\*

اکرم سلیمانی ایرانشاهی\*\*\*

### چکیده

آنچه در این مقاله می‌آید نگاهی است بر مؤلفه‌های درهم تنیده زبان معنا و علم از دیدگاه جان دیویی فیلسوف پراگماتیست آمریکایی و در اکثر موارد از آثار عمده دیویی و سپس از مقالات مرتبط استفاده شده است. سعی نویسنده بر آن است که در این مباحث به هویت اجتماعی و اشتراکی زبان معنا و دانش پرداخته شود تمام مفاهیم یکی پس از دیگری به گونه‌ای دیالکتیک از پس هم می‌آیند و تکامل می‌یابند نظریه زبان با بحث معنا و معنا با جستار و جستار با عدم قطعیت و ابزارگرایی و سپس موقعیت مسئله آمیز. مبحث زبان و معنا با مفهوم قرارداد و توافق اجتماع و نظریه جستار با توافق علما حاصل می‌شود بدین ترتیب به گونه‌ای نسبی‌گرایی مواجهه می‌گردیم چنان‌که در اکثر فلاسفه تجربه‌گرا دیده می‌شود.

**واژگان کلیدی:** بازسازی، موقعیت، ابزارگرایی، اجتماع و اشتراک، جستار

تاریخ پذیرش: ۸۹/۱۰/۲۹

\* تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۱۸

\*\* دانشیار گروه فلسفه دانشگاه تهران

Soleiman. iranshahi@gmail.com

\*\* کارشناسی ارشد فلسفه

## هویت اجتماعی زبان و معنا

تفسیر دیویی از زبان تفسیری سمانتیک است و شامل نسبت‌ها و روابط معنادار است و معنا نیز چیزی از قبل موجود نیست بلکه کاملاً در یک بستر اجتماعی شکل می‌گیرد و با معیارها و قواعد رفتاری ما رابطه دارد بنابراین آنچه قبل از هر چیز معنا دارد رفتار است (Tiles, j. E, pp. 33-92).

این عقیده برخلاف نظر فلاسفه سنتی است که معنا را فی نفسها می‌دانند و ثابت. و تبادل و رفتار را باعث تولید معنا نمی‌دانند (Todd, 2006, P.2) و نیز برخلاف نظریه استعلاگرایان که جنبه طبیعت‌گرایانه زبان را نفی می‌کنند آنان Logos (زبان) را با mind (ذهن) یکی گرفتند و ذهن هم ماورائی تلقی می‌شد؛ بنابراین زبان اساسش را در چیزی فراتر از رفتار و ارتباطات آدمی به دست می‌آورد (Dewey, 1919, p170).

دیویی معتقد است فلاسفه یونان آگاه بودند که تجربه منشأ دانش ماست اما استفاده بدی از زبان کردند آنها زبان وجودی را به جای زبان تجربی انتخاب کردند و فکر نکردند که زبان باید واقعیت را نشان دهد. زبان وجودی برای سنت‌های اخلاقی و اجتماعی جاودانه و شرح آنها به عنوان ساختار ثابت طبیعت به کار گرفته شد. دیویی خود زبان تجربی را معرفی می‌کند زبانی نسبی و عمل مدار که زبان طبیعت است و با امور واقع تجربی سروکار دارد (Miettinen, reji. 2006. p3).

زبان برای دریافت معنا از نشانه‌ها استفاده می‌کند و نشانه‌ها نیز به دو قسم طبیعی<sup>۱</sup> و اعتباری<sup>۲</sup> قابل تقسیم‌اند. نشانه‌های طبیعی نشانه‌هایی‌اند که از عوامل طبیعی به ما می‌رسند (وجود ابر و نشانه باران) انسان و حیوان در این نشانه‌ها و افاده معنا از آن مشترک‌اند و به آن عکس‌العمل نشان می‌دهند. این اعمال، اعمال نشانه‌ای<sup>۳</sup> و معنای

---

1- Natural Sign  
2- Artificial Sign  
3- Signaling act

منتج شده از آن سطح رویی معناست و اولین معناهای دریافتی‌اند (dewey, 1997, p167)

با پیشرفت جامعه انسانی محدودیت نشانه‌های طبیعی آشکارتر شده و آدمی بر گستره واژه‌های اعتباری و وضعی خود افزوده و زبان گسترده و گسترده‌تر شد. هر چه رابطه آدمیان با هم گسترده‌تر شد هر چه رابطه آدمیان باهم گسترده‌تر شد زبان نیز گسترش یافت. این زبان جعلی تنها شامل گفتار یا نوشتار نبوده بلکه تمامی حالات، حرکات و ژست‌هایی که معنایی را انتقال می‌دهند را نیز در بر می‌گیرد. این زبان در اجتماع و در قرارداد با افراد ساخته شد. به گونه‌ای که انسان‌ها حتی با شنیدن یک واژه عکس‌العمل‌های مشابه‌ای نشان می‌دهند و به دریافت معنای مشترکی دست می‌یابند (ibid. ibid).

افاده معنای مشترک از یک واژه در نتیجه پیش‌بینی رفتارهای قابل مشاهده یک ارگانیسم است اما داده‌های حوزه تجربه درونی که قابل ارزیابی تجربی نیستند معنا ندارند یعنی معنای مشترک و اجتماعی ندارند (محمود خاتمی، ۱۳۸۱: ۱۲).

دیویی بر این مطلب تأکید می‌کند که ابژه درون متن<sup>۱</sup> است که هویت پیدا می‌کند و این به فرم‌های اشتراکی زندگی ویتگنشتاین متأخر شباهت پیدا می‌کند جایی که دیویی از توافق در فعل<sup>۲</sup> می‌نویسد ویتگنشتاین از توافق در استفاده<sup>۳</sup> می‌نویسد عجز در فهم عجز در توافق در فعل است. رضایت عمومی<sup>۴</sup> زبان را به ابزاری برای گزارش و تبادل انتخاب کرده است یعنی ابزاری برای توافق در فعل و پیش‌بینی نتایج (Tiles, j. e, 1990, pp. 99).

---

1- discourse  
2- agreement in action  
3- agreement in use  
4- convention

معانی مشترک و اجتماعی که با رفتارها قابل ارزیابی است در نسبت مستقیمی با اشیاء است و بدون این ارتباط افاده معنا بیهوده است.

اگر سیر تاریخی واژه‌ها را پی بگیریم همیشه دو دسته واژه داشته‌ایم. واژه‌های نسبتی<sup>۱</sup> و واژه‌های انضمامی<sup>۲</sup> واژه‌های نسبتی ما به ازاء جزئی و خارجی ندارند مانند قانون علیت، ذات، کلی و ... و واژه‌های انضمامی ما به ازاء جزئی و خارجی دارند اما به مرور زمان این واژه‌های نسبتی به ایده بدل شدند و مقامی بس متعالی یافتند گویی بر جهان عین و جزئیات فرمانروایی می‌کنند (dewey, 1997. p 167).

فلاسفه یونان برای ایده‌ها شانی مستقل از فرآیندهای شدن و نظم‌دهنده به آنها قائل شدند و مشارکت‌های اجتماعی را که اصولاً منشاء معناست نادیده گرفتند و این آغاز ثنویت‌گرایی و جدایی ذهن و عین، ماده و صورت و ... بود. (dewey, 1958. p166).

همان‌گونه که آمد واژه بدون ارتباط با اجتماع و اشیاء بی‌معناست در سنت ایدئالستی ایده به تنهایی معنا دارد جدای از اشیاء.

حقیقت این است که چنین مفاهیمی بدون ارجاع به حوزه‌ای از تجربه و فعالیت‌های متقابل اجتماعی بی‌محتوایند. مطالعات زبان‌شناسانه باعث می‌شود ایده‌های دیگران را که در زبان تجسم یافته و بت‌های ذهنی گشته‌اند شناسایی نماییم و از مرجعیت قرار دادن آنها و اکتفا به تجربیات دست دوم<sup>۳</sup> دست برداشته به جستار در ریشه آنها پردازیم (dewey, 1997, p 168-170).

---

1- relational words

2- concrete words

3- secondary hand experience

زبان آینه طبیعت و منعکس کننده آن نیست (بر اساس نظریه تناظر) بلکه قسمتی است از فرآیند طبیعی که عادات قابلیت‌های متداول روبه تکامل را شامل می‌شود (Erick Breddo, 1994, p4).

نکته قابل اشاره این است که زبان اعتباری که فرآورده قرار داد و به عبارتی توافق جوامع است به گونه‌ای نسبی‌گرایی فرهنگی تأکید می‌کند جوامع گوناگون، زبان‌های گوناگون و به تبع آن معانی گوناگون دارند آیا این نسبی‌گرایی فرهنگی به نسبی‌گرایی معرفتی می‌انجامد؟ زبان و معنا برای هر قوم و قبیله‌ای می‌تواند متفاوت باشد.

اگر سؤال فوق را از دیویی بپرسیم ما را به بحث عدم تمایزات و نفی ثنویت‌گرایی و تدرج در علم و معنا ارجاع می‌دهد. به نظر دیویی اگر جوامع مختلف دارای زبان‌ها و معانی متفاوتی باشند این تفاوت نه در کمیت که در کیفیت و درجه است. نسبت تباین بین دو گونه فرهنگ و معنا وجود ندارد. این بحث با بحث تکامل و رویانی بودن<sup>۱</sup> زبان و معنا و علم مرتبط است نه بحث جانشینی یک علم به جای دیگری.

اما باز هم نباید پنداشت که تکامل ما را به بحث ثبوت معنا و مطلق بودن حقیقت می‌رساند معنایی مطلق و فراتر از قراردادهای آدمی وجود ندارد و به نظر می‌رسد این مسئله در گرو فهم مفهوم قرارداد در دیدگاه دیویی باید باشد. معنای یک قراردادی مبتنی بر تجربه است و به کارایی آن در حیطه تجربه مربوط است. شرح این قسمت در مبحث جستار و صدق آمده است.

---

1- emergenty

## هویت اجتماعی زبان و معنا

– معنا

هر گاه زبان اعتباری ایجاد شد معنای ثانویه نیز تولد یافتند. این معانی، معانی امکانی‌اند و این امکانی بودن نتیجه روبه تکامل بودن آن است که در بستر اجتماع ساخته می‌شود.

هر پدیده خصیصه‌ای دوگانه دارد. از یک‌سو حضور فیزیکی و ثابت آن است (معنای اولیه)<sup>۱</sup> و از سوی روبه تکامل بودن و سیالیت آن (معنای ثانویه)<sup>۲</sup> (Dewey, 1985, p 166) این مسئله باعث ایجاد ثبوت و قطعیت در مسئله شده به نظریه تداوم<sup>۳</sup> پیوند می‌خورد و به تبع آن به بازسازی معنای در ذهن. معنا بسته به موقعیت است، هر گاه موقعیت جدیدی پدید آید در مقابل آن دچار چالش می‌شود و تجربیات قبلی خود را در بستر تجربیات جدید بازسازی می‌کند. بنابراین معنای ثابت پیشین به ابزاری برای فهم مساله جدید بدل می‌شود (Todd, 2006, p 3).

از این‌رو معنای ثابت پیشین جای خود را به معنای سیال در حال بازسازی می‌دهد. و دارای نتایجی امکانی و تقریبی است. با این اوصاف معنا چیزی جدا و متنوع نیست و عینیت را در خودش ندارد بلکه پویاست و در رابطه با تجربه‌های بعدی است که عینیت می‌یابد (Dewey, 1916, p 171-169)

اما معنای ثانویه عاری از معنای عقلانی و منطقی نیستند و چنان‌که پیشتر گفته شد علم در پناه معنای ثانویه است که نمود پیدا می‌کند. حرکات دست پلیس و سوت آن در نگاه اول و معنای اولیه‌اش باعث نظم در حرکات افراد و ماشین‌ها و عبور و مرور

---

1- primary meaning  
2- secondary meaning  
3- continuity

است اما معنای ثانویه آن حاکی از قانون ثابتی است که برای مکان‌ها و زمان‌های زیادی (نه در همه مکان‌ها و زمان‌ها) قابل صدق است (Dewey, 1956, p 194).

اما معانی عقلانی و منطقی‌ای که با تجربه همراه‌اند. H<sub>2</sub>O در علم تجربه همان کارهایی را می‌کند که آب در زندگی روزمره ما انجام می‌دهد اما در علم تجربی با H<sub>2</sub>O نظریه‌پردازی می‌کنیم که در عین حال از تجربه آب به دست آمده است. بنابراین مسئله این است که H<sub>2</sub>O چیزی کاملاً جدا و متزع از آب نیست. نسبت‌های ریاضی، نسبت‌های متعالی و متزع نیستند و تنها تفاوت در کارهای گوناگون در محیط‌های مختلف است (Dewey, 1956, p 194).

### مفاهیم کلیات و ذات

مسئله دیگر در بحث معنا مسئله مفاهیم و کلیات است که در سیستم معنایی دیویی حالت دیگری به خود می‌گیرد اگر هیچ معنای ماورائی و متافیزیکی وجود ندارد؛ کلیات نی ماورائی نیستند او معتقد است این بدفهمی است که مفاهیم و کلیات را متزع از اشتراک جزئیات متعدد و فراوان بدانیم کودکی که تازه صحبت کردن را یاد گرفته است اول سگش را می‌بیند به او فیدو می‌گوید بعد به سگ‌های همسایه و گربه راکن همسایه هم فیدو می‌گوید اما او چگونه به این فهم می‌رسد که تنها به سگ خودش فیدو بگوید او تنها از طریق تجربه این شیء به تجربه شیء دیگر به این تجربه خاص می‌رسد و به شیوه‌ای از رفتار نائل می‌آید او با تعدادی از امور تجربی که معنای عامی از آن استنتاج شده شروع نمی‌کند بلکه برای هر تجربه جدید از تجربه قبلی‌اش کمک می‌گیرد و به این ترتیب یک معنا، ابزار درک معنای دیگر می‌شود و معنا وسعت پیدا می‌کند و دیگر جزئیات را پوشش می‌دهد.

کلیت در کاربرد برای فهم موارد جدید است نه در اجزاء تشکیل دهنده آن. و مفاهیم کلی اند نه به خاطر ترکیب اجزاء تشکیل دهنده شان بلکه به خاطر کاربردشان، و مجموعه صفاتی که برای یافتن کلیت از میلیون‌ها شیء حذف شده است صرفاً یک مجموعه و یک سیاهه است نه ایده‌ای کلی (Dewey, 1991, p129-127).

### ذات

به عقیده دیویی مقوله فلسفی ذات<sup>۱</sup> از یونان تاکنون مورد بدفهمی واقع شده است و از آن به عنوان (وجود یا موجود)<sup>۲</sup> سوء تعبیر شده است. این دو در واقع یک کیفیت بی‌واسطه از رخدادها و امورند با حضور پدیدارشناسانه‌شان برای آدمی. اما ذات با مقاصد و کاربردش برای آدمی رابطه نهانی دارد (Todd, 2006, p13).

ذات چیزی جز پشت سر هم آمدن امور تجربی نیست اگر یک رخداد تجربی معنا پیدا کرد هر چه بیشتر و بیشتر صحیح و منطقی خواهد شد و این تکرارها ماهیت و ذات شیء را می‌سازند گویی که غیر از آن وجود ندارد اما این ذات چیزی ماورائی و سرّی و لازمانی لامکانی نیست یک نتیجه درازمدت و غایی یک شیء است. حرکات دست پلیس برای کنترل ماشین‌ها و ترافیک یک معنای آن فعل نشانه‌ای<sup>۳</sup> یعنی معنای رویی و سطحی و معنایی زیرین و ثابت‌تر آن (ذات آن) درک قانون و تداوم استاندارد تبادلات اجتماعی است. ذاتی که در سوت و حرکات دست پلیس تجسم یافته است واقعیتی ماورائی و متعالی علاوه بر عوامل و جریانات فیزیکی نیست بلکه قانون اجتماعی است که ما برای پیشبرد مقاصد خود از امور تجربی انتزاع کرده‌ایم و برخلاف نظریه فلاسفه یونان موجودی نه تنها متعالی نیست بلکه کاملاً وابسته

1- essence

2- existence or being

3- signaling act



به امور فیزیکی است و با این وصف امکانی است و قطعیتی در آن وجود ندارد (Dewey, 1919, p183-190).

### نظریه دانش (جستار)

نظریه دانش در دیویی به نظریه جستار<sup>۱</sup> و منطق تجربی تغییر می‌یابد و جستار خود به موقعیت تجربی وابسته است (Hook, sidny, 1959, p56).  
 به نظر دیویی چه فلاسفه عقل را چه تجربی‌رایان تلاش کرده‌اند تمایزی قرار دهند بین جهان تفکر (حوزه دانش) جهان واقع که فکر به آن ارجاع می‌کند. او در نوشته‌هایی چون (آیا منطق یک علم دوآلیستی است)<sup>۲</sup> و (وضعیت کنونی تئوری منطقی)<sup>۳</sup> سعی کرد این دوگرایی را با قبول نظریه ایدئالیستی هگل رفع نماید اما این نظریه را نیز مبهم و ناکارآمد توصیف نمود و سعی کرد راه میانه‌ای بین روان‌شناسی تجربی و ایدئالیسم بیابد اما انتشار کتاب اصول روان‌شناسی ویلیام جیمز که اصول ایدئالیستی را یکسره نفی کرده بود و نیز رواج نظریه تکاملی داروین او را بیش از پیش به اصول طبیعت‌گرایی پایبند کرد (Encyclopedia of philosophy, vol, 4, p707).  
 بنابراین ابژه دانش ابژه‌ای است تجربی که توسط ما تجربه می‌شود، او دیدگاه معرفت‌شناسی اتمیستیک (ذره‌گرایانه) را نقد می‌کند و بین تجربه و دانش تمایز می‌گذارد و نیز به معرفت‌شناسی پوزیتوسیتی حمله می‌کند برای او تجربه مقدم بر دانش است اما دانش نیست و دانش از راه کندوکاو در تجربه به دست می‌آید.  
 تجربه‌گرایی دیویی با مفهوم تجربه در تجربه‌گرایان انگلیسی متفاوت است تجربه‌گرایی دیویی با انبوه تجربه‌ها آغاز می‌شود و با انبوه تجربه‌ها پایان می‌پذیرد و

1- theory of inquiry

2- is logic a dualistic science(1891)

3- the present position of logic theory(1890)

واقعیتی نو را عرضه می‌کند اما این واقعیت نو عاری از خطا نیست اگر نظریه‌ها نتوانند تجربه‌های ما را معنی‌دار کنند باید تغییر نمایند و تجربه‌ها نیز همیشه در حال بازسازی‌اند مطالعه دانش مطالعه امری پویا است یعنی جستار است و به علت‌ها حکم نمی‌کند بلکه به‌طور توصیفی بر مجموعه‌ها و نسبت‌ها تأکید می‌کند (Dewey, 1919, p147).

ظاهراً دیویی ابژه دانش را محدود می‌کند به ابژه‌ای که نتایج آن موجه شده باشند<sup>۱</sup> و تمایز قرار می‌دهد بین ابژه شناخته شده<sup>۲</sup> و ابژه ناشناخته<sup>۳</sup> و گویی امر شناخته شده قبل از شناخت ما وجود نداشته است. اما دیویی در بیان جملات خود محتاطانه عمل می‌کند او می‌گوید (ابژه دانش یک وجود کافی<sup>۴</sup> قبل از شناسایی نیست، یعنی یک ابژه قبل از شناخت تنها یک موقعیت مسئله‌دار است و در جریان شناسایی است که کامل می‌شود). و معتقد است که جستار با ابژه‌های از قبل معین شده و متعین آغاز نمی‌شود بلکه با موقعیتی آغاز می‌شود که مسئله‌دار و مشکوک است. پس آنچه قبل از دانش ما وجود دارد تنها یک موقعیت است نه ابژه (Thayer, 1952, p 189-192).

از این رو زمانی که ذهن نمی‌تواند مسئله‌ای را حل کند تجربه عقیم است<sup>۵</sup>. دیویی می‌گوید تجربه ناشناخته تجربه‌ای است که از دیگر تجربیات ما منفصل است یک تجربه منفک و بی‌حاصل است که ما آن را دوباره می‌آزماییم تا ربط آن را با دیگر تجربیات ذهن خود بیابیم.

هر تجربه پسینی تجربه پیش را به ابزار بدل می‌کند و این تداوم تجربیات است که ادامه پیدا می‌کند و این تداوم تجربه است که ابژه ناشناخته را قابل شناخت می‌کند.

- 
- 1- warranted assertability
  - 2- known object
  - 3- un known object
  - 4- sufficient existence
  - 5- undeductive experience

تجربه گذشته در پرتو تجربه بعدی است که بیشتر و بیشتر شناخته می‌شود (کافی می‌شود). بنابراین ایده‌ها و افکارمان هیچگاه با ارجاعاتشان هم‌زمان با هم حضور ندارند چون ارجاعاتشان همیشه در زمان امتداد پیدا می‌کند و نه تنها در زمان حال که در زمان آینده نیز امتداد می‌یابند (Mason, Franklin, 2007, p 4).

یک ابژه از دانش چیزی است که به خاطر ویژگی تداوم در حال بیشتر درک شدن<sup>۱</sup> و بیشتر کافی شدن<sup>۲</sup> است (ibid, ibid).

پدیده‌ها آنچه در نگاه اول به نظر می‌رسد، نیستند بلکه برای دریافت دانش عمیق‌تر و دانستن چگونه<sup>۳</sup> باید به تغییرات و نسبت‌ها و تکامل‌شان تکیه شود (The philosophy review, p105).

دیویی بسیاری جاها بر نسبت‌ها و رابطه نهانی امور باهم تکیه می‌کند. هر آنچه فرد کشف می‌کند نقطه آغازی است برای مرحله بعد و فرد از یک مرحله ظاهراً نهایی به مرحله‌ای گام می‌گذارد که مرحله قبل را تنها به منزله ابزار و مقدمه‌ای برای مرحله کنونی می‌داند این‌گونه مراحل شناخت مستلزم در (in) محیط بودن و فعالیت مداوم ذهن است و نه تنها با (with) محیط بودن و انفعال ذهن (Dewey, 1919, p.156).

### صدق (Truth)

صدق و کذب در پناه همین تجربه شناخته‌شده و تجربه شناخته‌نشده معنا پیدا می‌کند. صدق طرحی (برداشتی) از فعل است که وقتی آن را می‌یابیم به نتایج موفقیت‌آمیزی دست پیدا می‌کنیم. پس صدق یک موفقیت است و کذب یک عجز

1- ever-more comprehensive

2- ever-more sufficient

3- knowing how

است. اگر ایده یا حکمی چنان رفتار ما را تحت کنترل و راهنمایی خود درآورد که آنچه را قبل از ما نامأنوس و نامتعیین است متعین نماید و مأنوس، صدق است و اگر ایده یا حکمی ما را به بیراهه ببرد و سردرگم نماید و ارتباط آن را با سایر ایده‌ها و حکم‌ها در نیابیم کذب است. صدق چیزی است که تجربه شناخته شده تولید می‌کند (Mason, Franklin, p12).

با این اوصاف صدق در نظریه دیویی با حکم موجه پیوند دارد و حکم موجه نیز حکمی است که در ارتباط با تجربیات ما باشد و کارآیی داشته باشد ابزاری باشد برای رسیدن به اهدافمان و به‌ور کلی تعداد بیشتری از تجربیات ما را در برگیرد. دق یک قضیه صادق در قابل اثبات بودن<sup>۱</sup> آن است نه یک قضیه که ضرورتاً ثابت<sup>۲</sup> شده است. تعریف وی از صدق متضایف با تعریف او از امر واقع است تعریفی که پیرس قبلاً بیان کرده است حقایق ابژه‌هایی واقعی را بیان می‌کنند و ابژه‌های واقعی توسط صدق یعنی توافق بیان می‌شوند (نظریه ابزارگرایی صدق)(ibid,ibid).

دیویی خود ابزارگرایی را از منفعت‌گرایی متمایز می‌کند ابزارگرایی می‌تواند شامل حیطة وسیعی از نتایج عملی نظری، سیاسی، هنری و مذهبی باشد. آنچه باعث شده است عده‌ای حکم به منفعت‌گرایی این نظریه نمایند قرار دادن تمایز بین امر برینی و امر ابزاری بوده است. اما این تمایز یکسره در فلسفه دیویی بی‌اعتبار است و تفاوت این دو تنها در درجه و کیفیت است نه در کمیت و فراگیری دانش برای خود دانش اساساً بی‌پایه است. هر دانش می‌تواند ابزار فهم دانش جدید در موقعیت مسئله‌آمیز دیگری گردد این روند مارپیچی دانش است<sup>۳</sup> (Dewey, 1997, p 120).

1-assertability

2-asserted

3- spiral movement of knowledge

## نفی تمایزات و تدرج

از آنچه گذشت این نتیجه می‌گردد که تمایزات بسیاری در علم زبان مرتفع می‌گردد. هر امر پدیده‌ای دو لایه است، در عین این که ابزار است می‌تواند هدف نیز باشد. و این مسئله تنها با قرار گرفتن اشیا در موقعیت معنا دارد و اشیا به تنهایی و بدون در نسبت قرار گرفتن با آدمی و یا موقعیت بی‌معنایند (Lowney, Charles, 1995, p7).

دیویی خطاب به لوتز متفکر ایدئالیست و در واقع به کل ایدئالیست‌ها جدایی و تمایز تفکر به عنوان محتوا<sup>۱</sup> و تفکر به عنوان فعالیت<sup>۲</sup> را نقد می‌کند. او می‌پرسد فکر به عنوان محتوا خودش خودبه‌خود کار می‌ند؟ آیا به اطلاعات و داده‌های خارجی و مقدمات تجربی برای پردازش نیاز ندارد؟ اگر بدون مقدمه و ناگهانی کار می‌کند یعنی خیزش می‌کند و ناگهانی به نتایجی می‌رسد تنها یک معجزه است اما اگر به تجربه و داده و مقدمات نیاز دارد این یک فعالیت ابزاری است (dewey, 1916, p173).

لوتز و سایر ایدئالیست‌ها ما را مجبور می‌کنند ابزار و غایت را با هم بیگانه و متناقض تصور کنیم و آنگاه برای ربط دادن آنها به هم به موجودی متعالی نیاز داشته باشیم. تفکر به عنوان یک فعالیت صرفاً فرمال یک فرض بی‌معناست (ibid, p176).

دیویی اولین نظریه‌هایش را درباره جهان واقع و ذهن متأثر از ایده‌های هگل مطرح کرد اما بعدها رابطه بین روان‌شناسی تجربی و ایدالیسم را متمایز کرد و تحت تأثیر نظریه تکاملی داروین دیدگاهی طبیعت‌گرایانه نسبت به دانش پیدا نمود. دانش بر طبق این دیدگاه از پایگاهی متعالی عاری گشت و به بازسازی فعال شرایط محیط بدل گشت (God fery, 2002, p3).

---

1- thought as content

2- thought as activity

با این وصف تمایز بین جهان تفکر و جهان عین رفع می‌شود و به سطوح مختلف دانش احاله می‌گردد و تمایز قضایای تحلیلی و تألیفی نیز با توجه به قائل شدن به اینکه قضایای تحلیلی زیربنایی تألیفی دارند رفع می‌گردد. تفاوت این دو سطح قضیه و نیز دو نوع دانش تجربه و ریاضی تنها در کیفیت است (Garisson james, 1995, p4). این‌گونه تلقی نسبی‌گرایانه از معنا، زبان و دانش و ایجاد جهانی متدرج نیاز به غایت و نیرویی ماورایی و متعالی برای پیوند عین و ذهن را از بین می‌برد. مسئله علیت و قائل شدن به پایگاهی فراعینی برای آن مدت‌ها چالش‌هایی برای فلاسفه تجربی و عقل‌گرا فراهم نمود و عده‌ای چون هیوم آن را تداعی امور و تکرار امور دانست. دیویی با تمرکز بر وحدت و تمامیت تجربه به جایگاهی تجربی برای آن قائل می‌شود و آن را تنها برساخته آدمی و نیز برای پیشبرد امور و حل مسئله می‌داند و می‌توان فرض کرد زمانی فرا برسد که دیگر نیازی به آن نباشد (lowney charles, 1995, p 7-5).

### موقعیت مسئله ساز<sup>۱</sup>

دانش با جستار آغاز می‌شود درست هنگامی که اشیاء کار خود را انجام نمی‌دهند و فرآیند شک ایجاد می‌شود و فرد در موقعیت مسئله آمیز قرار می‌گیرد. تعریف موقعیت ساده نیست زیرا محدوده وسیعی را شامل می‌شود که رفتارهای غیرقابل پیش‌بینی آدمی‌اند و فراتر از دانش آدمی است (The philosophy review, p 104).

---

1- problematic situation

موقعیت مسئله ساز نامتعیین، مبهم مشکوک و متغیر است و اولین عکس‌العمل واقعی انسان به آن حدس است. حدس آغاز دانش واقعی است که با فرصت و امکانات وسیعی روبه‌رو است (Dewey, 1953, p 135).

برای شناخت یک مسئله چهار مرحله یک جستار را پشت سر می‌گذاریم:  
 ۱- مواجهه با موقعیت مسئله‌آمیز ۲- جمع کردن داده‌ها که بر اساس حدس است  
 ۳- راه‌های فرضی ۴- به کارگیری و آزمایش داده‌ها و حدس‌ها در عمل  
 (The philosophy review, p104).

برای شناخت موقعیت مبهم ذهن به یافته‌های پیشین خود متکی است. ذهن در این حالت دچار بحران و بی‌اعتمادی به یافته‌های قبلی خود است. حال برای رهایی از بحران یافته‌های پیشین ابزاری برای شناخت موقعیت مبهم پیش رو دارند و فرد بایستی همانند یک روان‌شناس که برای یافتن یک عقده روانی به تمام زندگی فرد نظر می‌افکند همه یافته‌های پیشین را در ارتباط با یافته‌های کنونی مشاهده و مقایسه نماید (ibid, ibid).

دانش جدید از درون دانش قبلی بیرون می‌آید. دانش برای دیویی منظری رویانی<sup>۱</sup> و دیالکتیک دارد و ذهن مدام در حال بازسازی است (Dewey, 1953, p 146). طبیعت نیز در حال شدن مداوم است و بنابراین ذهن هیچگاه به نقطه پایان نخواهد رسید.

### دانش یک باورجامعتر است

دیویی دانش را جزء باور می‌داند اما باور یک اصطلاح تکنیکی سنتی نیست آنگونه که در ثنویت‌گرایی پیشین دیده می‌شد. نزد دیویی آنچه حوزه ذهن را نهایتاً

1- Emergenty

شکل می‌دهد چرخه‌ها یا عادات درون داد برون دادند<sup>۱</sup>. این عناصر به شیوه‌ای با هم ترکیب می‌شوند که از ترکیب آنها عنصر جدید یا موجود جدید ایجاد می‌شود (Tiles.j.e, 1990, p117-113).

دستیابی به دانش کامل دستیابی به باورهایی است که بالاترین درصد حقیقت و کمترین میزان استثنائات را دارند.

بنابراین برای اجتناب از تفاسیر مختلف از واقعیات باید توافق در آراء و تفاسیر برقرار گردد و به یک تفسیر جامع‌تر رسید. به نظر می‌رسد همان‌گونه که گفته شد هیچ پایانی برای اجماع قطعی تفاسیر وجود ندارد بلکه یک توافق نسبی است (ibid, bid).

### نکاتی چند در خصوص نظریه دانش

رورتی معتقد است دیویی به جای استفاده واقعی و به‌تمامه از هگل در طبیعت گرایش با ایده تداوم بین ابزار-هدف و ضعیف و قوی خودش را مشغول قانون تکاملی داروین نمود. گریسون نقد رورتی را مردود می‌کند و کل فلسفه دیویی را فلسفه توسعه فرهنگی می‌داند. معرفت‌شناسی یا منطق تجربی دیویی به نظر او مشابهت زیادی به دیالکتیک خواجه و برده هگلی دارد ابزار و زبان و مفهوم دیویی از دیالکتیک ابزار هدف موازی با مفهوم هگل از سیر ابژه سوژه است (Reijo miettinen, 2006, p 5).

رورتی معتقد است اگر با دید نقادانه دیویی به فلسفه‌اش نگاه کنیم درمی‌یابیم که ناخواسته درگیر متافیزیکی به نام طبیعت‌گرایی گشته است که برای اثبات حقیقتش تنها به تجربه پناه می‌بریم حال آنکه تجربه‌گرایی اسیر نسبت‌گرایی است و این تسلسل همچنان ادامه دارد. دیویی از ما خواسته است که یک وحدت غیرقطعی از تجربه را

---

1- input-out put habits



به عنوان نقطه آغاز تفکر بپذیریم اما با این کار مرتکب جرمی شده است که خودش نهی‌اش کرده است. چگونه می‌توان یک تلقی تجربی از وحدت غیرقطعی تجربه داشت اگر تجربه همیشه در تغییر است؟ (Rorty, 1977, p9)

راسل تصویر دیویی از پژوهش را آمیخته به عناصر روان‌شناختی می‌داند. جستار با احساس مشکل آغاز می‌شود و با حل مسئله پایان می‌پذیرد. بنابراین دیویی منطق یا نظریه جستار خود را منفک از نیازهای فردی لحاظ نمی‌کند (خسرو باقری، ۱۳۸۶: ۱۳۴).

### نتیجه‌گیری

به نظر می‌رسد نکته اساسی در تمام مباحث دیویی (زبان - معنا - جستار) مسئله اجتماعی بودن قرارداد و بازسازی باشد. از این سه واژه نسبی‌گرایی و ربط آن با تجربه‌گرایی نتیجه می‌شود نظریه زبان وی با رفتارگرایی کوااین و بازی‌های زبانی ویتگنشتاین متاخر همسو است. اما برای دیویی که فیلسوفی پراگماتیست است مسئله زبان خصوصی و جهی ندارد و به جز واگویی‌های درونی که پاسخی دریافت نمی‌کند چیزی نیست. آنچه مهم است عمل و عکس‌العمل افراد در مقابل یکدیگر و فهم اجتماعی رفتار و سپس دریافت معنا از آن است. اما برای جوامع گوناگون این رفتارها و بنابراین معانی می‌تواند متفاوت باشد اما او هیچ‌جا بیان نمی‌کند که این معانی متفاوت باعث ایجاد علوم متفاوت می‌گردد. دیویی تفاوت‌ها را تنها به درجه و کیفیت محدود می‌کند علم متفاوت نتیجه موقعیت‌ها و تجربیات متفاوت است. اما به نظر می‌رسد توافق عالمان علم برای نظریه‌های علمی در نتیجه تجربیات مشترک ایجاد می‌شود. علم زبان مخصوص به خود را دارد و توافق بر سر آن زبان امکان دارد اما علم مطلق و یقینی وجود ندارد این مسئله با نظریه پارادایم‌های کوااین همسو است. بنابراین دیویی با قائل شدن به ویژگی اجتماعی بودن معنا و زبان و اشتراکی بودن آن از سویی به نسبی‌گرایی دامن می‌زند و از سویی مانع مطلق بودن آن می‌گردد.

## منابع

- 1) Dewey, John, 1919, Experience and Nature, Esseys in Experimental Dover publicacation, inc. New York
- 2) Dewey, John, 1916, Esseys in Experimental Logic, Dover Publication, New York
- 3) Dewey, John, 1997, How we Think, Prometheus Book
- 4) Encyclopedia of philosophy, 1998, vol, 4
- 5) Garisson James, 1995, Distinction s Dualism and Dewean pragmatism, Viriginia Tech
- 6) Hook, Sidney, 1950, John Dewey Philosopher of Sience and Freedom, Diall Press, New York
- 7) Lowney Charles, 1995, Dewey s Criticism of Traditional philosophy, Boston University
- 8) Rorty, Richard. Q td, incahn, 1977, New Studies in phisophy of John Dewey, Honover, N.H: University Press of New England
- 9) Tiles, J.E, 1990. Dewey (the argument of the Philosophy), Routledge
- 10) Thayer, H.S. 1952, The logic of pragmatism, The humanities press, New York
- 11) The philosophy Reviw, Vol, 6., No31951

## فهرست مقالات

- 1) Bredo, Erik, 1994. Cognitivism, Situated Cognition and Dewean Pragmatism, Viriginia Press
- 2) Godfrey, Smith Peter. 2002, John Dewey On Naturalism, Realism and Science, Stand Ford University
- 3) Mason, Franklin, 2009, Dewey on Truth, Harvard University
- 4) Miettinen, Rejio. 2006, Pragmatism and Activity Theory, No, 2
- 5) Todd, Peter. 2003, Naturalism and Meaning, Viriginia University

## منابع فارسی

- الیاس، جان، نقد دیویی بر واقع گرایی سنتی، عبدالله ضرابی، فصلنامه معرفت،

شماره ۴۵.

- باقری، خسرو (۱۳۸۶): نوعمل گرایی و فلسفه تعلیم و تربیت، انتشارات دانشگاه

تهران.

- خاتمی، محمود (۱۳۸۳): فلسفه ذهن، انتشارات جهاد دانشگاهی.